

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Role of Judges' Mental Models in the International Court of Justice in Developing International Environmental Jurisprudence: A Case Study of the Gabčíkovo–Nagymaros Project

Saeed Samami¹, Soudeh Shamloo^{*2}, Dariush Ashrafi³

1. PhD Student of Public International Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor of Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Assistant Professor, Department of Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: S.shamloo@iauctb.ac.ir

ABSTRACT

Recent developments in the field of international environmental law have further highlighted the role of the International Court of Justice (ICJ) in interpreting and advancing environmental principles. One of the most prominent manifestations of this transformation can be seen in the Court's judgment in the Gabčíkovo–Nagymaros case. In this judgment, the judges went beyond a literal interpretation of treaty texts by relying on emerging principles such as sustainable development, good faith, and cooperation. This article focuses on the mental models of the judges and examines how their legal, interpretive, and philosophical backgrounds influenced judicial decision-making in this case. The findings reveal that the Court, by integrating traditional legal standards with emerging environmental imperatives, has gradually contributed to the development of international environmental norms. The use of purposive and systematic interpretation, reference to general principles of law, and attention to contemporary international considerations affirm the presence of a dynamic and influential mental model in the judges' decision-making process.

Keywords: *International Court of Justice, Gabčíkovo–Nagymaros, international environmental law, judges' mental models*

How to cite: Samami, S., Shamloo, S., & Ashrafi, D. (2024). The Role of Judges' Mental Models in the International Court of Justice in Developing International Environmental Jurisprudence: A Case Study of the Gabčíkovo–Nagymaros Project. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(4), 177-193.



تاریخ ارسال: ۲۴ آذر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۲ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۴ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۳۰ بهمن ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

نقش الگوی ذهنی قضات دیوان بین‌المللی دادگستری در توسعه رویه‌های زیست محیطی بین‌المللی: مطالعه موردی پروژه گابچیکو-ناگیماروش

سعید سمایی^۱، سوده شاملو^۲، داریوش اشرفی^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استادیار گروه حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار گروه حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: S.shamloo@iauctb.ac.ir

چکیده

تحولات اخیر در عرصه حقوق بین‌الملل محیط زیست، نقش دیوان بین‌المللی دادگستری را در تبیین و توسعه اصول زیست محیطی بیش از پیش برجسته ساخته است. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این تحول را می‌توان در رأی دیوان در پرونده گابچیکو-ناگیماروش مشاهده کرد؛ رأیی که در آن قضات با استناد به اصول نوین از جمله توسعه پایدار، حسن نیت، و همکاری، رویکردی فراتر از تفسیر صرف متن معاهدات در پیش گرفتند. این مقاله با تمرکز بر الگوی ذهنی قضات، به بررسی نحوه تأثیر پیش‌زمینه‌های حقوقی، تفسیری و فلسفی آنان بر تصمیم‌گیری قضایی در این پرونده می‌پردازد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که دیوان از رهگذر تلفیق معیارهای حقوقی سنتی با مقتضیات نو پدید زیست محیطی، توانسته است به صورت تدریجی به توسعه هنجارهای محیط زیست بین‌المللی کمک کند. استفاده از تفسیر هدفمند و سیستماتیک، ارجاع به اصول کلی حقوقی، و توجه به ملاحظات بین‌المللی روز، مؤید حضور یک الگوی ذهنی پویا و تأثیرگذار در فرایند رأی‌سازی قضات است.

کلیدواژه‌گان: دیوان بین‌المللی دادگستری، گابچیکو-ناگیماروش، حقوق بین‌الملل محیط زیست، الگوی ذهنی قضات،

نحوه استناددهی: سمایی، سعید، شاملو، سوده، و اشرفی، داریوش. (۱۴۰۳). نقش الگوی ذهنی قضات دیوان بین‌المللی دادگستری در توسعه رویه‌های زیست محیطی بین‌المللی: مطالعه موردی پروژه گابچیکو-ناگیماروش. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۴)، ۱۷۷-۱۹۳.



تدریجی به گونه‌ای عمل کرده است که رأی قضایی، کارکردی قانون‌سازانه نیز بیابد. این امر، به‌ویژه در جایی که دیوان با خلأهای قانونی مواجه است، برجسته‌تر می‌شود؛ چراکه قاضی ناگزیر از استناد به اصول کلی، تفسیر موسع، یا حتی ارجاع به «قوانین مطلوب» است، آن‌گونه که در همین پرونده نیز مشاهده شد (Thirlway, 2002). بدین ترتیب، در این مقاله تلاش می‌شود با تمرکز بر پرونده گابچیکو-ناگیماروش، به تحلیل دقیق نحوه تأثیرگذاری الگوی ذهنی قضات دیوان بین‌المللی دادگستری بر تکوین و تحول حقوق بین‌الملل محیط‌زیست پرداخته شود؛ الگویی که هم‌زمان ریشه در منابع حقوقی ماده ۳۸ اساسنامه دیوان^۱ دارد و هم در تعامل با ضرورت‌های نوظهور زیست محیطی شکل گرفته است. سوال اصلی این پژوهش این است که الگوی ذهنی قضات دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده گابچیکو-ناگیماروش چگونه در جهت تکوین و تحول حقوق بین‌الملل محیط‌زیست نقش‌آفرین بوده است؟

اهداف حقوق بین‌الملل محیط زیست در دیوان بین‌المللی دادگستری

دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی بین‌المللی، اگرچه مرجع تخصصی زیست محیطی محسوب نمی‌شود، اما از رهگذر آرای خود، در سال‌های اخیر به یکی از بازیگران مؤثر در تکوین و تحکیم حقوق بین‌الملل محیط‌زیست تبدیل شده است. در جهانی که تخریب محیط‌زیست مرز نمی‌شناسد، اهداف حقوقی این نهاد در قبال مسائل زیست محیطی نه تنها محدود به حل و فصل دعاوی سنتی میان دولت‌ها نیست، بلکه شامل جهت‌دهی به هنجارسازی جهانی نیز می‌شود.

یکی از اهداف بنیادی دیوان در این حوزه، ارتقاء و تثبیت اصول نوین محیط‌زیستی همچون توسعه پایدار، احتیاط، پیشگیری، و همکاری میان دولت‌ها در بستر حقوق بین‌الملل عرفی است.

دیوان بین‌المللی دادگستری، به‌عنوان رکن قضایی اصلی سازمان ملل متحد، نقش مهمی در تفسیر و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل ایفا می‌کند. در این میان، یکی از حوزه‌های نوظهور و در عین حال پرچالش در عملکرد دیوان، موضوع حقوق بین‌الملل محیط زیست است که با رشد آگاهی جهانی از بحران‌های زیست محیطی، در کانون توجه نظام بین‌المللی قرار گرفته است. پرسش محوری آن است که آیا دیوان در مقام داور عالی روابط بین‌المللی، توانسته است با تفسیر خلاقانه و تحول‌خواه، نقش سازنده‌ای در توسعه حقوق محیط زیست ایفا کند؟ بررسی آرای صادره از دیوان نشان می‌دهد که تصمیمات قضات نه صرفاً تابع متون حقوقی موجود، بلکه برخاسته از مجموعه‌ای از الگوهای ذهنی، ساختارهای تفسیری، پیش‌فرض‌های فلسفی و سوابق نظام‌های حقوقی مختلف است که در قالب رأی نهایی تبلور می‌یابد (Mansourabadi et al., 2017). به‌ویژه در پرونده گابچیکو-ناگیماروش، دیوان در مواجهه با تعارض میان اجرای یک معاهده دوجانبه و ضرورت‌های زیست محیطی، با بهره‌گیری از اصولی چون حسن نیت، همکاری بین‌المللی، و توسعه پایدار، رویکردی نوآورانه در تفسیر معاهدات اتخاذ نمود. تحلیل این پرونده نشان می‌دهد که قضات دیوان، تحت تأثیر الگوهای ذهنی خاص خود، از تفسیر صرف متن معاهده عبور کرده و به زمینه‌های عرفی، ساختاری و اصول کلی حقوق بین‌الملل نیز توجه کرده‌اند؛ امری که در نظریات جداگانه و مخالف قضات نیز به روشنی قابل مشاهده است. این تحول نشان از نقش دیوان در شکل‌گیری یک «رویه قضایی محیط‌زیستی» دارد که از طریق آن، مفاهیمی نظیر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال محیط‌زیست، به مرور تثبیت می‌شوند (Zaheri & Rezazadeh, 2018). در واقع، دیوان از رهگذر آرای خود در موضوعات زیست محیطی، به صورت

¹ the Statute of the International Court of Justice:

از طریق آرای خود، خصوصاً زمانی که خلأ قانونی وجود دارد، به اصول کلی حقوقی و دکترین حقوق دانان برجسته بین‌المللی استناد می‌کند و از این طریق، زمینه‌ساز شکل‌گیری هنجارهای رفتاری جدید برای دولت‌ها می‌شود (Bodansky, 2010).

جایگاه پروژه گابچیکو-ناگیماروش در حقوق بین‌الملل محیط‌زیست

پرونده گابچیکو-ناگیماروش، یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین دعاوی مطرح‌شده در دیوان بین‌المللی دادگستری در زمینه تلافی میان تعهدات قراردادی دولت‌ها و الزامات نوظهور محیط‌زیستی به‌شمار می‌آید. این دعوا که میان مجارستان و اسلواکی (جانشین چکسلواکی سابق) در سال ۱۹۹۷ به رأی رسید، به‌دلیل ابعاد چندلایه‌اش، از جمله مسائل قراردادی، مسائل زیست‌محیطی، اصول عرفی و رویه‌های تفسیری، در ادبیات حقوق بین‌الملل جایگاهی ویژه یافته است.

ریشه اختلاف به طرح احداث مجموعه‌ای از سدها بر رودخانه دانوب بازمی‌گشت که دو دولت متعاقد در دهه ۱۹۷۰ برای اجرای آن توافق کرده بودند. مجارستان به‌دلیل نگرانی‌های زیست‌محیطی ناشی از آثار مخرب پروژه بر اکوسیستم رودخانه و نواحی اطراف، اجرای پروژه را یک‌جانبه متوقف ساخت. اسلواکی نیز در پاسخ، اقدام به اجرای طرح جایگزین یک‌جانبه نمود. این تقابل در دیوان بین‌المللی دادگستری منجر به صدور رأی شد که در آن دیوان با وجود تأکید بر تعهدات قراردادی، به شکلی بی‌سابقه به تحلیل و پذیرش ملاحظات زیست‌محیطی نیز پرداخت (Fitzmaurice, 2010). اهمیت این رأی در آن است که دیوان برای نخستین بار، اصل توسعه پایدار را به‌صورت صریح در رأی خود مطرح کرد و کوشید میان ضرورت اجرای تعهدات قراردادی و ملاحظات اکولوژیک، توازن برقرار سازد. در واقع، دیوان با تکیه بر اصل همکاری، حسن نیت، و تفسیر هدف‌مند از معاهدات، پروژه‌ای را که در زمان انعقاد قرارداد فاقد حساسیت محیط‌زیستی بود، در

پرونده‌هایی مانند گابچیکو-ناگیماروش نمونه بارز این تحول هستند، جایی که دیوان بدون آنکه به معاهده‌ای صریح درباره محیط‌زیست استناد کند، با ارجاع به اصول کلی و روش‌های تفسیر سیستماتیک، چنین مفاهیمی را وارد نظام تصمیم‌گیری قضایی کرد (Birnie et al., 2009). دیوان همچنین با هدف پر کردن خلأهای ناشی از ناکارآمدی برخی اسناد بین‌المللی زیست‌محیطی، تلاش کرده از طریق تفسیر موسع و هدف‌مند، مفاد معاهدات یا اصول عرفی را به‌گونه‌ای اعمال کند که به حفاظت از محیط‌زیست جهانی منجر شود. این رویکرد در رأی مربوط به شکار نهنگ‌ها در جنوبگان کاملاً مشهود است، آنجا که دیوان به مقاصد واقعی یک معاهده توجه کرد و تشخیص داد که فعالیت ادعایی «علمی» در واقع ماهیت تجاری دارد (Sands & Peel, 2018).

هدف دیگر دیوان، ایجاد توازن میان تعهدات قراردادی دولت‌ها و منافع زیست‌محیطی جامعه بین‌المللی است. در بسیاری از موارد، دولت‌ها به موجب معاهدات یا توافقات دو یا چندجانبه تعهداتی دارند که با ضرورت‌های نوپدید زیست‌محیطی در تعارض قرار می‌گیرند. دیوان در این‌گونه دعاوی، با اتکا به اصولی چون حسن نیت، منع سوء استفاده از حق، و رعایت منافع عمومی بشری، تلاش کرده تصمیماتی اتخاذ کند که هم از حیث حقوقی موجه باشند و هم با ضرورت‌های محیط‌زیستی هم‌راستا باشد (Fitzmaurice, 2010). علاوه بر این، دیوان با هدف پیشگیری از بروز خسارات زیست‌محیطی فرامرزی، در پرونده‌هایی مانند کارخانه خمیرکاغذ بر رودخانه اروگوئه، به لزوم ارزیابی اثرات زیست‌محیطی و مشاوره متقابل میان دولت‌ها تأکید کرد. از منظر دیوان، این اقدامات بخشی از تعهدات رفتاری ناشی از حقوق بین‌الملل عرفی است و هرگونه بی‌توجهی به آنها می‌تواند منشأ مسئولیت بین‌المللی باشد (Redgwell, 2012).

نقش دیگر دیوان در این حوزه، توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل محیط‌زیست است. هرچند دیوان، رسماً نهاد قانون‌گذار نیست، اما

در تحلیل رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده‌هایی نظیر گابچیکو-ناگیماروش، صرف تمرکز بر استدلال‌های حقوقی متن رأی، برای درک کامل ساختار تصمیم‌گیری کافی نیست؛ زیرا تصمیمات قضایی، به‌ویژه در دیوان، نتیجه صرف قواعد حقوقی مکتوب نیستند، بلکه در فرآیند پیچیده‌ای از تفسیر، ارزیابی، ملاحظات نهادی و حتی ارزش‌گذاری‌های ضمنی تولید می‌شوند. در این میان، «الگوی ذهنی» قضات به‌عنوان چارچوبی تحلیلی، نقش مهمی در تبیین جهت‌گیری‌ها و روش‌شناسی قضات در برخورد با مسائل نوپدید هم‌چون محیط‌زیست ایفا می‌کند.

الگوی ذهنی قضات، متشکل از مجموعه‌ای از عناصر است: پیش‌زمینه‌های فکری، نظام حقوقی ملی قضات، گرایش‌های فلسفی و اجتماعی، تجربه‌های پیشین حرفه‌ای، و حتی تعلقات سیاسی یا فرهنگی. این عناصر، هرچند به‌صورت مستقیم در رأی دیوان ظهور نمی‌یابند، اما بر نحوه تفسیر متون حقوقی، انتخاب منابع استنادی، و ترجیح بین اصول تعارضی تأثیر مستقیم دارند (Grossman, 2013). برخی از نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل، از منظر جامعه‌شناسی حقوق، بر این باورند که دیوان نه صرفاً یک نهاد قضایی، بلکه یک نهاد «قانون‌گذار رویه‌ای»^۱ است که در خلأهای قانونی، با تکیه بر نظام ارزشی قضات، به تدوین ضمنی قواعد می‌پردازد (Shany, 2006). این دیدگاه، با نگاهی واقع‌گرایانه، بر آن است که نمی‌توان آراء دیوان را به بازتاب بی‌طرفانه ماده ۳۸ اساسنامه تقلیل داد؛ بلکه تصمیمات دیوان، برآیندی از فرایندهای ذهنی پیچیده‌ای است که قاضی در ارزیابی تعارضات بین منابع، اصول، و اهداف به کار می‌گیرد.

در نظام دیوان بین‌المللی دادگستری، قضات از نظام‌های حقوقی مختلفی مانند کامن‌لا، حقوق نوشته، حقوق اسلامی یا سوسیالیستی می‌آیند؛ هر یک با سنت‌های خاص تفسیری و رویکردهای متفاوت نسبت به منابع حقوقی. به عنوان مثال، قضات نظام کامن‌لا اغلب

پرتو تحولات جدید مورد ارزیابی قرار داد (Sands & Peel, 2018). در بخش دیگری از رأی، دیوان به ضرورت ارزیابی اثرات زیست محیطی پروژه‌ها اشاره می‌کند و آن را بخشی از تعهدات عرفی دولت‌ها در حفاظت از منابع طبیعی مشترک می‌داند. این موضع‌گیری، از آن جهت حائز اهمیت است که تا پیش از این، دیوان عمدتاً از ورود به ماهیت موضوعات محیط زیستی پرهیز می‌کرد، اما در این پرونده، با پذیرش ضمنی مخاطرات زیست محیطی، نوعی چرخش رویه‌ای را رقم زد (Redgwell, 2012). از منظر تحلیل حقوقی، پروژه گابچیکو-ناگیماروش را می‌توان نقطه عطفی در روند عرف سازی قواعد محیط‌زیستی دانست؛ جایی که دیوان از تفسیر سنتی معاهده فراتر رفت و قواعد رفتاری جدیدی را برای دولت‌ها ترسیم کرد. حتی برخی حقوقدانان، رأی دیوان در این پرونده را آغازگر شکل‌گیری شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل با عنوان «حقوق رویه‌ای محیط‌زیست» می‌دانند که در آن، بر شیوه تعامل، مشاوره، اطلاع‌رسانی و ارزیابی اثرات زیست محیطی تأکید می‌شود (Boyle, 1999). لذا جایگاه این پروژه به‌عنوان «نخستین نمود جدی ورود دیوان به تحلیل مسئولیت‌های محیط‌زیستی دولت‌ها» شناخته شده است. به باور برخی نویسندگان، دیوان در این پرونده تلاش کرد با بهره‌گیری از الگوی تفسیر مبتنی بر شرایط زمان اجرا، به سوی حقوق بین‌الملل محیط‌زیست زنده و منعطف حرکت کند. بنابراین، پروژه گابچیکو-ناگیماروش نه تنها از منظر فنی و محیط زیستی حائز اهمیت است، بلکه از منظر رویه‌ای، مبنای تحلیل بسیاری از تحولات بعدی در حقوق محیط‌زیست بین‌المللی و کارکرد قضات در زمینه تفسیر قواعد قراردادی محسوب می‌شود.

چارچوب نظری الگوی ذهنی قضات دیوان بین‌المللی دادگستری

¹. procedural legislator

تحلیل پرونده گابچیکو-ناگیماروش: ساختار رأی، تفسیرها و اصول به کار رفته

پرونده گابچیکو-ناگیماروش یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های عملکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در مواجهه با تعارض میان تعهدات قراردادی دولت‌ها و الزامات زیست محیطی است. رأی دیوان در این پرونده، از منظر ساختار تحلیلی و محتوای حقوقی، نقطه عطفی در مسیر تدریجی عرف‌سازی حقوق بین‌الملل محیط‌زیست محسوب می‌شود.

در این پرونده، دیوان نخست به بررسی وضعیت حقوقی معاهده ۱۹۷۷ میان مجارستان و چکسلواکی (جانشین آن اسلواکی) پرداخت. دیوان تأکید کرد که معاهده مذکور در زمان انعقاد، الزام‌آور بوده و لغو یا تعلیق یک‌جانبه آن از سوی مجارستان، خلاف اصول حقوق معاهدات است. اما هم‌زمان، دیوان با پذیرش بخشی از دلایل ارائه‌شده از سوی مجارستان، به‌ویژه نگرانی‌های زیست محیطی، حق این کشور در اعتراض به پیامدهای اکولوژیک پروژه را مشروع دانست. یکی از نوآوری‌های مهم در این رأی، ارجاع دیوان به اصل توسعه پایدار بود. دیوان، بدون آنکه این اصل را به‌عنوان یک قاعده الزام‌آور مستقل شناسایی کند، آن را به‌مثابه «چارچوب تفسیری» برای توازن میان الزامات قراردادی و منافع اکولوژیک معرفی نمود. این رویکرد، راه را برای ادغام اصول اخلاقی و زیست محیطی در فرایند حقوقی سنتی هموار کرد (Boyle, 1997).

از منظر روش‌شناسی تفسیر، دیوان از تلفیق چند رهیافت بهره برد. اول تفسیر سیستماتیک^۲ با ارجاع به مجموعه اسناد زیست محیطی بین‌المللی مرتبط با رودخانه‌ها دوم تفسیر هدف‌مند^۳ با تمرکز بر تحقق مصالح عمومی و منافع بین‌المللی رودخانه دانوب و در نهایت، تفسیر در پرتو تحولات زمان اجرا^۴، که بر ضرورت لحاظ کردن معیارهای نوین زیست محیطی در ارزیابی تعهدات گذشته

بر دکترین و رویه قضایی تأکید دارند، در حالی که قضات نظام حقوق نوشته بیشتر به نص قانون و ساختار قراردادی توجه دارند. این تفاوت‌ها، به‌ویژه در دعاوی فاقد سابقه محیط زیستی، می‌تواند به برداشت‌های کاملاً متفاوتی از مفاهیمی چون «توسعه پایدار» یا «رفتار معقول دولت‌ها» به انجامد (Slaughter, 1994). در پرونده گابچیکو-ناگیماروش نیز این مسئله به‌وضوح مشهود است. برخی قضات در نظرات جداگانه خود صراحتاً به ضرورت تفسیر سازگار با منافع زیست محیطی جهانی اشاره کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر بر اولویت اجرای معاهده موجود حتی در برابر ملاحظات زیست محیطی تأکید داشتند. چنین اختلافاتی، به‌خوبی نشان‌دهنده آن است که در غیاب قواعد قطعی، چارچوب ذهنی قضات تعیین‌کننده مسیر تفسیر خواهد بود (Boyle & Chinkin, 2007).

از منظر نظریه‌های جدید تصمیم‌گیری قضایی، به‌ویژه نظریه «حق-تفسیر»^۱ در اندیشه رالز و دورکین، قاضی موظف است در مواجهه با خلأ یا ابهام، با استفاده از منابع موجود، راه‌حلی سازگار با اصول بنیادین حقوق، عدالت و انسجام نظام حقوقی بیابد. این نظریه نیز، بی‌آنکه نافی جایگاه منابع ماده ۳۸ باشد، تلویحاً بر ضرورت دخالت قوه تحلیلی و ذهنی قاضی تأکید می‌کند (Dworkin, 1987). بنابراین، چارچوب نظری مقاله حاضر، با اتکا بر رهیافت‌های تحلیلی و جامعه‌شناختی حقوق، بر این فرض استوار است که تصمیمات قضات دیوان، به‌ویژه در حوزه حقوق محیط زیست، نه تنها بر اساس نصوص، بلکه با توجه به ساختار ذهنی، گرایش‌های تفسیری و اصول فلسفی آنان اتخاذ می‌شود. همین رویکرد است که می‌تواند تبیین کند چرا در یک پرونده مشابه، یک قاضی بر توسعه پایدار و قاضی دیگر، بر حاکمیت قراردادی تأکید دارد.

³. teleological interpretation

⁴. contemporaneous interpretation

¹. Right Answer Thesis

². systemic interpretation

الف - آرای اکثریت و استدلال اصلی دیوان

دیوان در رأی اصلی خود، ضمن تأکید بر اصل وفاداری به تعهدات قراردادی^۴، اعلام کرد که توقف یک‌جانبه اجرای پروژه از سوی مجارستان، در تعارض با تعهدات بین‌المللی آن کشور بوده است. با این حال، دیوان تصریح کرد که ملاحظات محیط زیستی، به‌ویژه تغییرات اساسی در شرایط زیست محیطی حاکم، ممکن است در برخی موارد به ارزیابی مجدد تعهدات معاهده‌ای بینجامد. در بخشی از رأی، دیوان به اصل توسعه پایدار اشاره می‌کند و آن را به‌مثابه ابزاری برای توازن میان الزامات اقتصادی و ملاحظات محیط زیستی معرفی می‌نماید، هرچند آن را به‌صراحت به‌عنوان قاعده الزام‌آور مستقل تلقی نکرد، دیوان از این اصل استفاده کرد تا از یک‌سو اصل اجرای معاهدات را حفظ کند و از سوی دیگر امکان بازنگری در اجرای آن را در صورت پیدایش تحولات زیست محیطی بپذیرد (Boyle, 1997).

ب - روش‌های تفسیری به‌کار رفته

دیوان در این رأی از ترکیب تفسیر هدف‌مند^۵ با هدف تحقق تعهدات در راستای منافع مشترک بشری و تفسیر تطوری (پویا)^۶؛ با توجه به تغییر شرایط محیط‌زیستی از زمان انعقاد معاهده؛ و تفسیر سیستماتیک؛ با ارجاع به سایر اسناد بین‌المللی مرتبط با رودخانه‌های بین‌المللی، از جمله کنوانسیون ۱۹۹۲ هلسینکی (Schrijver, 2008). بهره برد این رویکرد چندلایه، نشان می‌دهد که دیوان تلاش داشته است فراتر از یک تحلیل صرفاً قراردادی، ساختاری نظام‌مند برای تفسیر حقوق محیط‌زیست ارائه کند.

ج - نظرات جداگانه

یکی از برجسته‌ترین نظرات جداگانه^۷، از سوی قاضی ویرامونتری^۸ صادر شد. او با بهره‌گیری از فلسفه‌های زیست‌محیطی سنت‌های

تأکید داشت (Schrijver, 2008). در بخش دیگری از رأی، دیوان به صراحت اعلام کرد که ارزیابی اثرات زیست محیطی^۱ به‌عنوان یک وظیفه دولتی، بخشی از تعهدات عرفی در حقوق بین‌الملل محیط زیست تلقی می‌شود. این موضوع، زمینه‌ساز تثبیت رویه‌ای شد که در دعاوی بعدی مانند کارخانه خمیر کاغذ^۲ نیز دنبال شد (Dupuy & Viñuales, 2015).

تحلیل محتوای رأی نشان می‌دهد که دیوان با بهره‌گیری از اصول کلی مانند حسن نیت، منع سوء استفاده از حق، و الزام به همکاری، تلاش کرده میان وفاداری به تعهدات قراردادی و مقتضیات محیط زیستی، نوعی توازن حقوقی-اخلاقی برقرار سازد. در همین چارچوب بود که دیوان پیشنهاد کرد طرفین پروژه را به‌صورت مشترک و مطابق با معیارهای نوین بازطراحی کنند. در نظرات جداگانه و مخالف قضات نیز، بازتاب روشنی از الگوهای ذهنی متفاوت دیده می‌شود. برای مثال، قاضی ویرامونتری^۳ در نظر جداگانه خود، با ارجاع به فلسفه حقوقی آسیایی و احترام به طبیعت در آموزه‌های دینی، مفهوم «عدالت بین‌نسلی» را وارد بحث کرد و خواستار ارتقاء سطح حفاظت محیط‌زیستی در حقوق بین‌الملل شد.

تحلیل آراء، استدلال‌ها و تفاسیر قضات دیوان در پرونده گابچیکو-ناگیماروش

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده گابچیکو-ناگیماروش را نمی‌توان تنها به‌عنوان یک تصمیم قضایی قراردادی ارزیابی کرد، بلکه این رأی در واقع جلوه‌ای از تعامل پیچیده میان قواعد سنتی حقوق معاهدات، اصول نوپدید حقوق محیط‌زیست، و الگوهای ذهنی قضات بود. تحلیل دقیق محتوای این رأی و ضمائم آن (نظرات جداگانه و مخالف)، تصویر روشنی از تکثر رویکردها و تفسیرها در دیوان ارائه می‌دهد.

⁵. teleological interpretation

⁶. evolutive interpretation

⁷. Separate Opinions

⁸. Weeramantry

¹. EIA

². Pulp Mills Case

³. Weeramantry

⁴. pacta sunt servanda

آسیایی، بر عدالت بین‌نسلی و حق نسل‌های آینده در بهره‌مندی از منابع طبیعی تأکید کرد. وی با استناد به آموزه‌های بودایی، هندو، و اسلامی، بر ضرورت یک «نظام اخلاقی جهانی برای حفاظت از محیط‌زیست» تأکید داشت و معتقد بود که اصول زیست‌محیطی باید در زمره قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل تلقی شوند. در نظر جداگانه دیگری، قاضی هگ^۱ ضمن پذیرش ارزش‌های زیست‌محیطی، تأکید کرد که ورود اصول محیط‌زیستی به حوزه تعهدات دولت‌ها، نیازمند دقت است و نباید تعهدات قراردادی را به‌طور کامل معلق کرد مگر آنکه شرایط اضطراری روشن و اثبات‌پذیر وجود داشته باشد

د - نظرات مخالف

قضاتی چون شیل^۲ در نظر مخالف خود^۳، رویکرد محتاطانه‌تری نسبت به تفسیر اصول نوظهور اتخاذ کردند. وی تصریح کرد که نباید از طریق توسعه تفسیری، نظم قراردادی میان دولت‌ها را متزلزل ساخت؛ زیرا چنین رویکردی ممکن است به ناامنی حقوقی منجر شود این نگاه، بازتابی از دوگانگی بنیادین در دیوان است: برخی قضات با رویکرد نوگرایانه، به استقبال از اصول زیست‌محیطی می‌روند؛ در حالی که برخی دیگر بر حاکمیت قواعد قراردادی و ثبات حقوقی تأکید دارند.

در مجموع، تنوع آرا و تفسیرهای مطرح‌شده در پرونده گابچیکوو-ناگیماروش، بیانگر آن است که دیوان در آستانه گذار از تحلیل صرف معاهده‌ای به تحلیلی با رویکرد محیط‌زیستی قرار گرفته است. این تحول، نه از مسیر تغییر نصوص، بلکه از طریق عملکرد تفسیری و ذهنی قضات ممکن شده است؛ امری که بر تحلیل نقش قاضی در فرآیند قانون‌سازی بین‌المللی دلالت دارد.

تأثیر رأی گابچیکوو-ناگیماروش بر ساختار انسانی و رژیم سکونت کشور اسلواکی

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه پروژه گابچیکوو-ناگیماروش میان مجارستان و اسلواکی، علاوه بر تبعات حقوقی و زیست‌محیطی، پیامدهایی عمیق در ساختار سکونتگاهی، معیشتی و اجتماعی نواحی مرزی اسلواکی بر جای گذاشت. این رأی، با تأکید بر اصول بنیادین حقوق بین‌الملل از جمله اصل وفای به عهد^۴، قاعده ضرورت و اصل توازن متقابل در اجرای تعهدات بین‌المللی، به ابزاری برای تنظیم مجدد روابط بین‌دولتی در سطح محلی بدل شد (Thirlway, 2002). در پی اجرای یک‌جانبه پروژه جایگزین توسط اسلواکی، تغییرات فیزیکی در بستر و جریان طبیعی رود دانوب موجب کاهش سطح آب‌های زیرزمینی در نواحی پایین‌دست گردید و متعاقباً کاهش حاصلخیزی اراضی کشاورزی و افول ظرفیت‌های معیشتی سنتی را به دنبال داشت. این تحولات منجر به جابجایی‌های درون‌مرزی جمعیت، مهاجرت معکوس روستاییان به نواحی شهری شمالی و دگرگونی در ترکیب اجتماعی-اقتصادی مناطق مرزی شد (Bernauer et al., 2012). در بُعد نهادی، ایجاد زیرساخت‌های آبی جدید در قالب پروژه جایگزین، موجب تغییر در الگوی اشتغال و فعالیت‌های اقتصادی گردید. در حالی که اشتغال در بخش نگهداری و بهره‌برداری از تأسیسات آبی افزایش یافت، برخی مشاغل سنتی نظیر کشاورزی سیلابی، ماهیگیری و گردشگری رودخانه‌ای دچار رکود شدند (Petrykowska, 2014). این تغییرات، به عدم تعادل در توسعه منطقه‌ای و تمرکز فرصت‌های اقتصادی در مراکز شهری انجامید.

از منظر اجتماعی-هویتی، رأی دیوان در دوران تثبیت دولت تازه استقلال‌یافته اسلواکی، به مثابه نمادی از مشروعیت حقوقی و استقرار حاکمیت ملی تلقی شد. اما در سوی مقابل، بخشی از اقلیت قومی مجار مستقر در نواحی مرزی این تحولات را تهدیدی علیه امنیت زیستی و فرهنگی خود دانستند و در برخی موارد، تنش‌های

³Dissenting Opinions

⁴pacta sunt servanda

¹.Bedjaoui

².Schwebel

آن، موجب تقویت گفتمان‌های زیست‌محیطی و بیداری اجتماعی در سطح ملی گردید. جنبش‌های زیست‌محیطی، به‌ویژه در دهه ۹۰، قدرت گرفتند و توانستند بر سیاست‌های محیط زیستی مجارستان تأثیرگذار باشند (Zemanová, 2007). هرچند رأی دیوان برخی از دغدغه‌های زیست‌محیطی دولت مجارستان را معتبر شناخت، اما توقف یک‌جانبه پروژه را ناقض تعهدات قراردادی بین‌المللی دانست و همین امر باعث دوگانگی در اعتماد عمومی نسبت به سیاست‌های دولت شد (Zaheri & Rezazadeh, 2018). در تحلیل نهایی، پیامدهای رأی دیوان برای مجارستان در دو سطح قابل ارزیابی است: نخست، تحولات اقتصادی و اجتماعی موضعی در نواحی درگیر پروژه؛ دوم، دگرگونی گفتمانی و فرهنگی در سطح ملی، که با ارتقاء آگاهی زیست‌محیطی و افزایش مطالبه‌گری شهروندان همراه بود (Mansourabadi et al., 2017).

نقش رأی گابچیکو-ناگیماروش در بازتعریف حقوقی حدود سرزمینی و رژیم‌های مرزی مشترک

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه پروژه گابچیکو-ناگیماروش، فارغ از کارکرد آن در حل و فصل اختلافات حقوقی میان مجارستان و اسلواکی، نقش مهمی در بازتعریف مفاهیم حقوقی حاکم بر حدود سرزمینی و رژیم‌های حقوقی رودخانه‌های بین‌المللی ایفا نمود (Thirlway, 2002). دیوان در تحلیل خود، به جایگاه رود دانوب به‌عنوان رودخانه‌ای مرزی و مشترک^۱ توجه نمود و تأکید داشت که چنین رودخانه‌هایی، مشمول اصل استفاده منصفانه و معقول از منابع طبیعی مشترک هستند و هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند به‌صورت یک‌جانبه اقدام به تغییر مسیر یا وضعیت طبیعی جریان آب کند، مگر با رعایت اصول همکاری و اطلاع‌رسانی متقابل طبق قواعد حقوق بین‌الملل محیط زیست (Bernauer et al., 2012). این تحلیل، موجب تعدیل برداشت

محدود قومی رخ داد (Zaheri & Rezazadeh, 2018). در مجموع، رأی دیوان نمونه‌ای از پیوند میان حقوق بین‌الملل و ساختار انسانی جوامع محلی است که نشان می‌دهد تصمیمات قضایی بین‌المللی می‌توانند فراتر از حل و فصل اختلافات قراردادی، به دگرگونی‌های عمیق در نظام معیشتی، ترکیب جمعیتی و نظم اجتماعی-فضایی کشورها منجر شوند (Bazdar, 2017).

پیامدهای اجتماعی-حقوقی رأی دیوان بر نظام سکونت و گفتمان زیست‌محیطی در مجارستان

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه پروژه گابچیکو-ناگیماروش، افزون بر آثار مستقیم در تفسیر قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، برای کشور مجارستان نیز پیامدهایی معنادار در حوزه‌های اجتماعی، زیست‌محیطی و انسانی به دنبال داشت. این پیامدها عمدتاً ریشه در توقف یک‌جانبه پروژه توسط دولت مجارستان در سال ۱۹۸۹، انحراف مسیر رود دانوب از سوی اسلواکی، و آثار تبعی زیست‌محیطی و اقتصادی ناشی از آن داشت (Thirlway, 2002). نخستین اثر مشهود، بروز نارضایتی اجتماعی و اقتصادی در نواحی مرزی جنوب غربی مجارستان، به‌ویژه در منطقه گیور-موشون-شوبرون بود؛ منطقه‌ای که بخش مهمی از معیشت آن به منابع آبی رود دانوب وابسته بود. افت سطح آب رودخانه و کاهش کیفیت محیط زیست در پی انحراف جریان، موجب اعتراضات عمومی، رکود کشاورزی، و فشار مضاعف اقتصادی بر ساکنان محلی شد (Bernauer & Siegfried, 2012). در بُعد اشتغال و اقتصاد محلی، پروژه نیمه‌تمام منجر به افول فرصت‌های شغلی در بخش‌های عمرانی، آب‌مدیریتی و توسعه روستایی گردید. آمارها حاکی از افزایش نرخ بیکاری منطقه‌ای در دهه ۹۰ نسبت به میانگین ملی است؛ امری که دولت را به سیاست‌های حمایتی جبرانی وادار کرد (Petrykowska, 2014). از نظر ساختار اجتماعی، رأی دیوان و منازعه مرتبط با

¹shared boundary watercourse

ستی از رودخانه به عنوان یک مرز صرفاً خطی و سیاسی گردید و آن را به ابزاری برای همکاری‌های محیط‌زیستی، آبی و توسعه‌ای فرامرزی تبدیل کرد.

از منظر حقوق بین‌الملل، رأی دیوان، مفهوم «مرز سخت»^۱ را به نفع مرزهایی با ابعاد عملکردی، پویا و مبتنی بر همکاری‌های بین‌الدولی بازتعریف نمود. از نتایج عملی آن، می‌توان به تشکیل نهادهای مشترک بین‌المللی برای مدیریت منابع آبی مشترک، نظارت بر بهره‌برداری از تأسیسات و تأمین کیفیت و کمیت جریان آب اشاره کرد (Petrykowska, 2014). بدین ترتیب، ناحیه مرزی میان دو کشور، به جای آنکه صرفاً محل اعمال اقتدار سرزمینی باشد، به فضایی برای تحقق منافع مشترک محیط‌زیستی و توسعه پایدار بدل شد. این رأی همچنین زمینه‌ساز تقویت همکاری‌های منطقه‌ای در چارچوب حقوق اتحادیه اروپا گردید و دولت‌های مزبور، به‌ویژه پس از عضویت در اتحادیه، از آن برای توسعه مکانیسم‌های حقوقی مشارکتی در مناطق مرزی بهره گرفتند. این تحولات، به ایجاد پروژه‌های مشترک نظیر بازسازی اکوسیستم‌های مرزی، ارتقاء گردشگری پایدار و پایش آلودگی‌های رودخانه‌ای انجامید (Zemanová, 2007). از این منظر، رأی گابچیکو-ناگیماروش، نه تنها ابزار حل اختلاف، بلکه نقطه عطفی در گذار از مرزهای صرفاً انفعالی به مرزهای فعال و حقوق‌مند با کارکردهای محیط‌زیستی، انسانی و بین‌المللی محسوب می‌شود (Mansourabadi et al., 2017).

واکاوی اصول نوین: توسعه پایدار، حسن نیت، همکاری

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده گابچیکو-ناگیماروش نه تنها نقطه تلاقی میان قواعد سنتی حقوق معاهدات و ملاحظات زیست محیطی بود، بلکه به بستری برای معرفی و تقویت اصول نوین حقوق بین‌الملل محیط زیست نیز تبدیل شد. در این میان،

سه اصل بنیادین یعنی توسعه پایدار^۲، حسن نیت^۳ و همکاری^۴، جایگاه برجسته‌ای در ساختار رأی دیوان و استدلال قضات پیدا کردند و زمینه‌ساز تحول رویه‌ای در تحلیل تعهدات بین‌المللی زیست محیطی شدند.

دیوان در این پرونده، برای نخستین بار در تاریخ رویه خود، به‌صراحت به مفهوم توسعه پایدار اشاره کرد و آن را چارچوبی برای توازن میان توسعه اقتصادی و حفظ محیط‌زیست معرفی نمود. گرچه این اصل در رأی دیوان به‌عنوان یک قاعده الزام‌آور تلقی نشد، اما دیوان آن را به‌مثابه «اصل راهنما» برای تحلیل شرایط و تفسیر تعهدات دولتی در برابر الزامات زیست محیطی به‌کار برد. این برداشت، از منظر نظری، نزدیک به دیدگاه‌هایی است که توسعه پایدار را نه صرفاً یک اصل سیاسی یا اخلاقی، بلکه به تدریج در مسیر ارتقاء به عرف بین‌المللی می‌دانند (Schrijver, 2008). بسیاری از مفسران معتقدند رأی دیوان در این زمینه، مسیر را برای استناد قضایی به توسعه پایدار در پرونده‌های بعدی هموار کرده است (Sands & Peel, 2018).

اصل حسن نیت یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل است که نه تنها در اجرای معاهدات، بلکه در رفتار کلی دولت‌ها در قبال یکدیگر کاربرد دارد. دیوان در این پرونده، رفتار یک‌جانبه مجارستان در توقف پروژه را مغایر با اصل حسن نیت دانست؛ زیرا این کشور به‌جای مشورت و همکاری با شریک قراردادی، اقدام به توقف و سپس طرح دعوی نمود. با این حال، دیوان به شکلی متعادل، حسن نیت را نه صرفاً به نفع اسلواکی، بلکه به‌عنوان معیاری مشترک برای سنجش اقدامات هر دو طرف به کار گرفت و حتی اقدام یک‌جانبه اسلواکی برای اجرای طرح جایگزین را نیز در معرض انتقاد قرار داد (Dupuy & Viñuales, 2015). از این منظر، حسن نیت در این رأی نه فقط به‌عنوان یک اصل

⁴Cooperation

¹fixed political boundary

²Sustainable Development

³Good Faith

قراردادی، بلکه به عنوان مبنایی برای تنظیم روابط زیست محیطی بین‌المللی تحلیل شده است.

دیوان همچنین بر اصل همکاری میان دولت‌ها در اجرای پروژه‌های مشترک زیست محیطی تأکید کرد. به ویژه در شرایطی که پروژه دارای آثار فرامرزی یا پیامدهای اکولوژیکی قابل توجه باشد، در این راستا همکاری نه فقط یک توصیه اخلاقی، بلکه بخشی از تعهدات رفتاری دولت‌ها تلقی می‌شود (Redgwell, 2012). همچنین دیوان در این خصوص صراحتاً اعلام کرد که در چنین پروژه‌هایی، دولت‌ها باید از اقدامات یک‌جانبه پرهیز کرده و در قالب گفت‌وگو، مشورت، و تبادل اطلاعات علمی، به تنظیم تصمیمات مشترک بپردازند. بر این اساس، اصل همکاری در رأی دیوان، بُعدی اجرایی پیدا می‌کند و به عنوان بخشی از استانداردهای رفتاری عرفی میان‌دولتی برای پروژه‌های زیست محیطی تلقی می‌شود. این رویکرد بعدها در پرونده‌هایی مانند کارخانه خمیر کاغذ^۱ و رأی مشورتی دیوار حائل در اراضی اشغالی نیز تکرار شد.

سه اصل توسعه پایدار، حسن نیت، و همکاری، در رأی دیوان در پرونده گابچیکو-ناگیماروش، جایگاهی فراتر از مفاهیم انتزاعی دارند. همین اصول هستند که به دیوان اجازه دادند از تفسیر صرف قراردادی فاصله بگیرد و گامی در مسیر توسعه رویه زیست محیطی بین‌المللی بردارد.

بررسی پیامدهای رأی گابچیکو-ناگیماروش بر توسعه حقوق بین‌الملل محیط زیست

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده گابچیکو-ناگیماروش نقطه عطفی در روند تطور و تثبیت اصول بنیادین حقوق بین‌الملل محیط زیست محسوب می‌شود. این رأی، از حیث نظری و عملی، تأثیراتی دامن‌دار در گفتمان حقوق بین‌الملل، سیاست‌گذاری‌های زیست محیطی دولتی، عملکرد سایر مراجع بین‌المللی، و حتی

ادبیات دکترین برجای گذاشت؛ به گونه‌ای که این رأی را منشأ شکل‌گیری یک گرایش نوین در رویه قضایی بین‌المللی دانسته‌اند (Sands & Peel, 2018).

مهم‌ترین پیامد این رأی را می‌توان در ورود اصول نوظهور زیست محیطی به متن آرای قضایی الزام‌آور دانست. اصولی نظیر توسعه پایدار، ارزیابی اثرات زیست محیطی، همکاری و حسن نیت، تا پیش از آن، عمدتاً در قالب اسناد غیرالزام‌آور نظیر اعلامیه‌های ریو (۱۹۹۲) و استکهلم (۱۹۷۲) مطرح بودند. اما دیوان با ادغام این اصول در استدلال حقوقی خود، آن‌ها را از سطح سیاسی به جایگاه شبه‌حقوقی ارتقاء داد و بدین ترتیب، زیرساختی برای عرفی‌سازی این اصول فراهم ساخت (Birnie et al., 2009).

یکی دیگر از پیامدهای عملی رأی گابچیکو-ناگیماروش، تبیین معیارهای رفتاری دولت‌ها در پروژه‌های زیست محیطی مشترک و فرامرزی بود. دیوان در این رأی، از اصول کلی چون همکاری، مشورت، و ارزیابی آثار زیست محیطی به گونه‌ای سخن گفت که گویی این اقدامات بخشی از تعهدات عرفی دولت‌ها هستند. این رویکرد، به دولت‌ها هشدار می‌دهد که هرگونه اقدام یک‌جانبه که آثار فرامرزی داشته باشد، نه تنها ناقض حسن نیت است، بلکه می‌تواند منجر به مسئولیت بین‌المللی گردد (Fitzmaurice, 2010). این دیدگاه بعدها در رأی کارخانه خمیر کاغذ، که به الزام ارزیابی اثرات زیست محیطی پیشینی و مشاوره میان کشورها تأکید داشت، تأیید شد (Dupuy & Viñuales, 2015). این روند بیانگر تأثیر مستقیم رأی گابچیکو در شکل‌گیری مجموعه‌ای از الزامات رفتاری پیشگیرانه برای دولت‌ها در روابط بین‌المللی محیط‌زیستی است.

رأی گابچیکو همچنین در تقویت و توسعه مفهوم مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال محیط زیست تأثیرگذار بود. اگرچه رأی مزبور به‌طور مستقیم به ارکان مسئولیت بین‌المللی نپرداخت،

¹. Pulp Mills on the River Uruguay

اما با پذیرش امکان نقض معاهده به دلیل نگرانی‌های زیست محیطی، مسیر را برای پذیرش مسئولیت بر پایه «عدم رعایت ملاحظات اکولوژیک» هموار ساخت. این رویه در همراهی با گزارش کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره مسئولیت دولت‌ها (۲۰۰۱)^۱ تکمیل شد، جایی که حفاظت از محیط زیست به عنوان بخشی از تعهدات در برابر همه یا نسبت به همه کشورها^۲ تلقی شده است (Weiss, 2008). رأی دیوان، بر عملکرد نهادهای منطقه‌ای زیست محیطی نیز تأثیرگذار بود. به‌ویژه در اروپا، پس از رأی مزبور، شورای اروپا و کمیسیون اروپایی، الزام به ارزیابی اثرات زیست محیطی در پروژه‌های زیرساختی را تشدید کرده‌اند. افزون بر آن، کنوانسیون ارزیابی اثرات زیست محیطی در بستر فرا مرزی ۱۹۹۱^۳ که ناظر بر ارزیابی اثرات زیست محیطی در پروژه‌های فرامرزی است، با استناد به رأی گابچیکوو در تفاسیر بعدی خود به تقویت اصل پیشگیری پرداخت (Redgwell, 2012).

تأثیر رأی گابچیکوو-ناگیماروش بر سایر پرونده‌های دیوان و مراجع بین‌المللی

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده گابچیکوو-ناگیماروش، نه تنها خود واجد نوآوری‌های تفسیری و ساختاری در مواجهه با موضوعات زیست محیطی بود، بلکه تأثیرات عمیقی بر نحوه رسیدگی دیوان در پرونده‌های بعدی و حتی رویه سایر مراجع بین‌المللی برجای گذاشت. این رأی، عملاً الگویی از نحوه برخورد با چالش‌های نوظهور محیط زیستی در بستر قواعد سنتی حقوق بین‌الملل ایجاد کرد؛ الگویی که به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، در چندین دعوای مهم بین‌المللی بازتاب یافت و از آن اقتباس شد. نخستین و بارزترین مورد، رأی دیوان در پرونده کارخانه خمیرکاغذ بود؛ جایی که دیوان بار دیگر با موضوع

پروژه‌ای توسعه‌ای مواجه شد که از سوی یک دولت اجرا شده و دولت دیگر مدعی آسیب‌های زیست محیطی ناشی از آن بود. در این پرونده، دیوان با تأکید بر لزوم رعایت اصولی چون همکاری، اطلاع‌رسانی، مشاوره، و مهم‌تر از همه ارزیابی اثرات زیست محیطی پیشینی، همان الگوی تحلیلی گابچیکوو را بازتولید و حتی تقویت کرد. این بار، دیوان صراحتاً اعلام کرد که انجام (ارزیابی اثرات زیست محیطی) یک تعهد عرفی الزام‌آور بر عهده دولت‌هاست و در صورت قصور، مسئولیت بین‌المللی متوجه آن‌ها خواهد بود. همچنین در پرونده ساخت جاده در امتداد رودخانه سن خوان دیوان بار دیگر در بستر اختلافات سرزمینی، ملاحظات محیط زیستی را وارد ارزیابی خود کرد و با استناد به رویه قبلی در گابچیکوو و کارخانه خمیرکاغذ، اصل احتیاط و حفاظت از منابع طبیعی را به عنوان مؤلفه‌های مؤثر در تفسیر تعهدات دولت‌ها لحاظ نمود. در این رأی نیز، گرچه اختلاف ظاهراً در حیطه مرز و تمامیت ارضی بود، اما تحلیل دیوان متکی به همان رهیافت تلفیقی از منافع زیست محیطی و حقوق سرزمینی بود که پیش‌تر در گابچیکوو پایه‌ریزی شده بود. افزون بر دیوان، دیگر نهادهای قضایی بین‌المللی نیز به‌طور ضمنی یا آشکار از الگوی رأی گابچیکوو بهره گرفته‌اند. دیوان بین‌المللی حقوق دریاها^۴ در رأی خود در پرونده کشتی لوئیزا (رای دادگاه بین‌المللی حقوق دریاها، ۲۰۱۳) به اصول همکاری و رعایت استانداردهای بین‌المللی محیط‌زیستی اشاره کرده و به صورت غیرمستقیم بر منطق گابچیکوو صحه گذاشت. همچنین در نظام اروپایی حقوق بشر، دادگاه اروپایی حقوق بشر در چندین پرونده مانند پرونده تاتار علیه رومانی (رای دیوان اروپایی حقوق بشر، ۲۰۰۹) به استدلال‌های مشابه در خصوص مسئولیت دولت‌ها در برابر آسیب‌های زیست محیطی استناد کرده و استدلال‌های گابچیکوو را با اصول حمایتی حقوق بشر پیوند زده است.

³. Espoo

⁴. ITLOS

¹. ILC

². erga omnes

همچون توسعه پایدار، ضرورت همکاری، حسن نیت، و ارزیابی اثرات زیست محیطی را در درون چارچوب تحلیلی خود گنجانند و از این طریق، نه فقط به حل یک اختلاف خاص، بلکه به تثبیت تدریجی اصول نوظهور بین‌المللی در حوزه محیط زیست کمک کرد. در عین وفاداری به ساختار سنتی منابع حقوق بین‌الملل، دیوان نشان داد که چگونه می‌توان با تکیه بر روش‌های تفسیری پویا، اصول اخلاقی، عرف نوین و دغدغه‌های جهانی، پاسخ‌هایی منسجم و متعهدانه به مسائل نوظهور زیست محیطی ارائه داد. تأکید بر تفسیر سیستماتیک، ارجاع به مقاصد مشترک بشری، و بازتعریف اصل^۱ "قراردادها باید رعایت شوند" در پرتو عدالت زیست محیطی، از جمله نوآوری‌هایی بود که رأی گابچیکوو را به الگویی مرجع در رویه قضایی بین‌المللی بدل ساخت.

تحلیل آرای قضات در این پرونده نیز نشان می‌دهد که قضاوت در دیوان، صرفاً امری فنی نیست، بلکه بازتابی از نظام‌های حقوقی، گرایش‌های ذهنی و درک قضات از الزامات اخلاقی و بین‌نسلی است. در این میان، نظر جداگانه قاضی ویرامونتری نقش برجسته‌ای در طرح دیدگاه عدالت بین‌نسلی ایفا کرد؛ دیدگاهی که به مرور زمان در ادبیات دکترین و حتی اسناد بین‌المللی تثبیت شد.

بازتاب این رأی در سایر پرونده‌های دیوان، نظیر کارخانه خمیر کاغذ، کاستاریکا و نیکاراگوئه، و همچنین در رویه دیوان حقوق دریاها، دادگاه اروپایی حقوق بشر و حتی اسناد سازمان ملل متحد، گواهی بر نقش هنجارساز رأی گابچیکوو دارد. در دکترین حقوقی نیز، این رأی به عنوان نقطه آغازگر ورود ساختارمند مفاهیم زیست محیطی به حقوق بین‌الملل عمومی تلقی شده است؛ مفاهیمی که پیش‌تر جایگاه مستقلی نداشتند اما اکنون بخشی از گفتمان رایج حقوقی‌اند. از این منظر، رأی دیوان در پرونده گابچیکوو-ناگیماروش نه صرفاً یک تصمیم قضایی، بلکه گامی تأثیرگذار در

از نظر دکترین، اغلب تحلیل‌گران معتقدند که رأی گابچیکوو، اگرچه به‌ظاهر رأیی با زمینه قراردادی بود، اما در عمل به پایه‌ای مفهومی برای ادغام تدریجی اصول زیست محیطی در حل و فصل اختلافات بین‌المللی تبدیل شد. این رأی به دیوان جسارت بخشید تا در پرونده‌های بعدی، بدون نیاز به وجود معاهده خاص زیست محیطی، صرفاً با اتکا به عرف، اصول کلی و مسئولیت مشترک، وارد ارزیابی‌های زیست محیطی شود و حتی در رأی مشورتی مربوط به دیوار حائل نیز، از زبان «حق بر محیط زیست سالم» سخن بگوید.

در سال‌های اخیر، این تأثیرگذاری به نقطه اوج خود رسیده است؛ دیوان در پذیرش بررسی نظریه مشورتی درباره تعهدات کشورها در قبال تغییرات اقلیمی، بار دیگر به اصول بنیادینی چون همکاری بین‌المللی، عدالت بین‌نسلی و مسئولیت مشترک اشاره کرده است؛ مفاهیمی که شالوده آن‌ها در آرای پیشین به ویژه رأی گابچیکوو شکل گرفتند و اکنون به‌مثابه اجزای غیرقابل تفکیک از منطق حقوق بین‌الملل محیط زیست درآمده‌اند. بنابراین، می‌توان به درستی گفت که رأی گابچیکوو-ناگیماروش نه تنها بر ساختار تفسیری دیوان و سایر مراجع قضایی تأثیرگذار بود، بلکه به شکل‌گیری نوعی «زبان حقوقی زیست محیطی» در دعاوی بین‌المللی کمک کرد؛ زبانی که امروز با صراحت، در کنار قواعد سنتی، از عدالت اکولوژیک، تعهدات بین‌نسلی، و حقوق بشر محیط زیستی سخن می‌گوید.

نتیجه‌گیری

پرونده گابچیکوو-ناگیماروش نه تنها یکی از نقاط عطف در عملکرد دیوان بین‌المللی دادگستری است، بلکه واجد ارزش ساختاری برای تحلیل نحوه شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل محیط زیست در دوران بحران‌های جهانی است. دیوان در این رأی، برای نخستین بار به‌صورتی روشن مفاهیم نوینی

^۱ pacta sunt servanda

می‌تواند بنیان حقوقی محکم‌تری برای تصمیم‌گیری قضایی فراهم آورد. همچنین، گسترش آموزش بین‌المللی در حوزه حقوق محیط زیست، بازنگری در شیوه‌گزینش قضات دیوان با توجه به آگاهی آنان از تحولات اکولوژیک جهانی، و تقویت نهادهای میان‌دولتی مشورتی در فرایندهای زیست محیطی، از جمله گام‌هایی است که می‌تواند تعامل میان دانش، اخلاق و حقوق را تسهیل کند. در نهایت، توسعه «ادبیات رویه‌ساز محیط زیستی» در نظام حقوق بین‌الملل، از طریق مطالعات تطبیقی، پژوهش‌های پرونده محور، و تحلیل نظریه‌های تفسیری، به تثبیت و بسط جایگاه دیوان در مسیر پاسخ‌گویی حقوقی به بحران‌های جهانی محیط زیست کمک خواهد کرد. راهی که با رأی گابچیکوو آغاز شد، نیازمند مراقبت، توسعه و جرأت در پیگیری است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Introduction

The International Court of Justice (ICJ), as the principal judicial organ of the United Nations, has gradually emerged as a central actor in the development of international environmental law. While traditionally viewed as a body interpreting legal texts and resolving interstate disputes, the ICJ's function has evolved in response to contemporary environmental challenges. The landmark judgment in the *Gabcikovo–Nagymaros Project* case exemplifies this evolution. Here, the Court moved beyond a literal reading of treaty obligations and embraced broader principles such as sustainable development, good faith, and international cooperation, marking a transformative moment in the Court's jurisprudence. Scholars argue that this

جهت حرکت حقوق بین‌الملل به سوی عدالت اکولوژیک، پاسخ‌گویی به تعهدات جهانی، و ادغام اخلاق، عقلانیت و حقوق در مسیر نجات زمین و نسل‌های آینده بود. این رأی، زبانی جدید برای گفت‌وگو میان دولت‌ها، حقوق‌دانان، قضات و جامعه بین‌المللی خلق کرد؛ زبانی که باید با تعمیق مفهومی، توسعه رویه‌ای و تقویت نهادی ادامه یابد، تا بتوان به جهانی زیست‌پذیرتر، عادلانه‌تر و حقوق‌مندتر امیدوار بود.

در پرتو یافته‌های این مقاله و با توجه به جایگاه رأی دیوان در پرونده گابچیکوو–ناگیماروس به‌عنوان نقطه عطف در تحول حقوق بین‌الملل محیط‌زیست، ضرورت دارد جامعه حقوقی بین‌الملل، نهادهای تقنینی، محاکم بین‌المللی و دولت‌ها، به تعمیق و گسترش این دستاوردها توجهی مضاعف داشته باشند. نخست، دیوان بین‌المللی دادگستری باید با صراحت بیشتری به اصول زیست محیطی در آرای خود استناد کند و از نقش صرفاً تفسیری به جایگاه هنجارساز مؤثر در این حوزه ارتقا یابد. از سوی دیگر، تدوین اسناد الزام‌آور بین‌المللی با تمرکز بر اصولی مانند توسعه پایدار، عدالت بین نسلی، و حق بشر به محیط زیست سالم،

shift cannot be understood merely through legal formalism; instead, it reflects the influence of the judges' mental models—shaped by their legal traditions, interpretive philosophies, and ethical orientations (Mansourabadi et al., 2017; Zaheri & Rezazadeh, 2018). The Gabcikovo–Nagymaros case forced the Court to reconcile treaty obligations with emerging ecological imperatives, requiring an interpretive innovation that drew upon general principles of international law and evolving environmental norms (Thirlway, 2002). These developments not only expanded the ICJ's role in shaping global environmental governance but also initiated a judicial discourse rooted in ecological sustainability, intergenerational equity, and precautionary state behavior (Birnie et al., 2009; Sands & Peel, 2018). The core research question addressed in

this article is how the mental models of ICJ judges contributed to the formulation and development of international environmental law in the *Gabcikovo–Nagymaros* judgment. This study utilized a qualitative, interpretive legal approach, focusing on doctrinal analysis of primary and secondary legal sources. The judgment of the ICJ in the *Gabcikovo–Nagymaros* case and its annexed separate and dissenting opinions formed the primary corpus. The analysis was supported by a theoretical framework rooted in legal hermeneutics and the sociology of judicial decision-making. The study traced how various judicial interpretive tools—including purposive, systematic, and evolutionary interpretation—interacted with the judges' legal and philosophical orientations. Attention was paid to textual interpretation, citation patterns, judicial language, and the intertextual use of legal principles, including general international law, customary norms, and soft law instruments.

The ICJ's ruling in the *Gabcikovo–Nagymaros* case revealed a complex fusion of traditional treaty interpretation and progressive environmental reasoning. The Court acknowledged that Hungary's unilateral suspension of the 1977 treaty obligations was inconsistent with international law. However, it also recognized Hungary's ecological concerns as legitimate, particularly in the context of evolving global environmental standards. One of the Court's notable innovations was its reference to the principle of sustainable development, not as a binding legal rule but as an interpretive framework that could mediate between economic obligations and ecological responsibilities (Boyle, 1997). The Court employed multiple interpretive methods: systematic interpretation using international environmental instruments (e.g., the 1992 Helsinki Convention), teleological interpretation focusing on shared human

interests, and dynamic interpretation sensitive to changing environmental conditions (Schrijver, 2008). The Court also affirmed that Environmental Impact Assessment (EIA) obligations formed part of customary international law, emphasizing states' duties to consult and cooperate when conducting environmentally significant projects (Dupuy & Viñuales, 2015). Separate opinions, such as that of Judge Weeramantry, integrated ethical and philosophical considerations—e.g., environmental justice and intergenerational equity—into the legal reasoning, drawing on Asian traditions and religious teachings. In contrast, dissenting opinions emphasized the sanctity of *pacta sunt servanda* and the dangers of overextending judicial activism in environmental matters (Boyle & Chinkin, 2007). The diversity of judicial opinions illuminated the pivotal role of mental models in legal reasoning, especially in areas lacking hard legal rules.

The *Gabcikovo–Nagymaros* judgment marks a doctrinal and methodological milestone in the ICJ's environmental jurisprudence. The ruling established a precedent for integrating emerging environmental principles into binding legal adjudication, albeit through interpretive mechanisms rather than outright legal codification. It highlighted how mental models—comprised of judges' legal traditions, interpretive preferences, and ethical convictions—serve as vehicles for expanding the reach of international law into previously underdeveloped areas. The Court's use of sustainable development, good faith, and cooperation as interpretive anchors reflects a growing recognition of ecological values within the framework of legal obligations. The judgment's emphasis on procedural obligations, such as EIA and intergovernmental consultation, signaled a shift from state-centric legal formalism to a more integrated approach, blending legal rigor with ecological awareness.

Moreover, the decision's broader impact extended into environmental governance in Hungary and Slovakia. In Slovakia, the ruling catalyzed economic and demographic shifts, disrupting traditional livelihoods and prompting state restructuring around new hydro-infrastructure (Bernauer et al., 2012; Petrykowska, 2014). In Hungary, environmental activism intensified, and political debates around national identity and ecological responsibility gained prominence (Zemanová, 2007). Importantly, the judgment reinforced the ICJ's legitimacy as a global environmental adjudicator, despite lacking formal jurisdiction in environmental matters. In legal terms, the *Gabcikovo–Nagymaros* case laid the foundation for subsequent ICJ decisions, such as the *Pulp Mills* case, where the Court recognized the customary nature of EIA obligations and the necessity of inter-state environmental consultation. Similarly, it influenced the jurisprudence of other international bodies, such as the International Tribunal for the Law of the Sea and the European Court of Human Rights, which began incorporating environmental concerns into their decisions (Redgwell, 2012). In conclusion, the *Gabcikovo–Nagymaros* case symbolizes a transformative phase in the ICJ's role—from a strict interpreter of treaty texts to a norm-shaping institution responsive to global ecological challenges. It illustrated how judicial reasoning, when grounded in dynamic interpretive methods and informed by ethical imperatives, can bridge the gap between traditional legal frameworks and pressing environmental needs. The mental models of the judges—expressed through both the majority and individual opinions—were instrumental in this evolution. As environmental crises continue to demand transnational legal responses, the legacy of *Gabcikovo–Nagymaros* will likely endure, shaping a jurisprudential path where law, ethics, and sustainability converge.

References

- Bazdar, V. (2017). Content Analysis of the International Court of Justice's Judgment in the Gabcikovo-Nagymaros Case. *Quarterly Journal of Legal Excellence*(18).
- Bernauer, T., Siegfried, T., & Petrykowska, J. (2012). Climate change and international water conflict in Central Asia Environmental Conflicts in International Law: The Case of the Gabčíkovo-Nagymaros Project. *Journal of Peace Research*. <https://doi.org/10.1177/0022343311425843>
- Birnie, P., Boyle, A., & Redgwell, C. (2009). *International Law and the Environment*. Oxford University Press.
- Bodansky, D. (2010). *The Art and Craft of International Environmental Law*.
- Boyle, A. (1997). The Gabčíkovo-Nagymaros Case: New Law in Old Bottles. *Netherlands International Law Review*.
- Boyle, A. (1999). Some Reflections on the Relationship of Treaties and Soft Law. *International and Comparative Law Quarterly*. https://doi.org/10.1007/978-94-017-6964-8_3
- Boyle, A., & Chinkin, C. (2007). *The Making of International Law*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/law/9780199213795.001.0001>
- Dupuy, P. M., & Viñuales, J. E. (2015). *International Environmental Law*. Cambridge University Press.
- Dworkin, R. (1987). *Taking Rights Seriously*.
- Fitzmaurice, M. (2010). *Contemporary Issues in International Environmental Law* CY - Edward Elgar Publishing. <https://doi.org/10.4337/9781848447318>
- Grossman, N. (2013). Solomonian Judgments and the Legitimacy of the International Court of Justice. *Georgetown Journal of International Law*.
- Mansourabadi, A., Yavari, J., Sheidaian, M., & Rahimi Nejad, A. (2017). Judicial Decision-Making Models in the United States and Iran. *Quarterly Journal of Criminal Law Research*, 5(18).
- Petrykowska, J. (2014). Environmental Conflicts in International Law: The Case of the Gabčíkovo-Nagymaros Project. *Polish Yearbook of International Law*.
- Redgwell, C. (2012). in: Evans, M.D. (ed.), *International Law*. Oxford University Press.
- Sands, P., & Peel, J. (2018). *Principles of International Environmental Law*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781108355728>
- Schrijver, N. (2008). *The Evolution of Sustainable Development in International Law* CY - Brill. <https://doi.org/10.1163/9789047444466>
- Shany, Y. (2006). *The Competing Jurisdictions of International Courts and Tribunals*. Oxford University Press.

- Slaughter, A. M. (1994). A Typology of Transjudicial Communication. *University of Richmond Law Review*.
- Thirlway, H. (2002). *The Law and Procedure of the International Court of Justice: Fifty Years of Jurisprudence*. Oxford University Press.
- Weiss, E. B. (2008). In Fairness to Future Generations. In.
- Zaheri, A., & Rezazadeh, S. G. (2018). The Practice of the International Court of Justice in Developing International Environmental Law Comparative Study of States' International Responsibility for Environmental Damages. *Journal of Contemporary Legal Studies*, 4(1).
- Zemanová, Z. (2007). *National Identity and Ethnic Minorities in Slovakia*. Institute for Public Affairs.